

فصل دوازدهم

مختصری از اوضاع افغانستان

قبلاً مختصری با اوضاع افغانستان اشاره گردید و قضیه آمدن نماینده مختار انگلیس با افغانستان در زمان **شاه شجاع** شرح داده شد و این مقارن همان زمان بود که **سر هارفورد جونس** بایران آمد و معاهده سال ۱۸۰۹ را منعقد نمود.

ولی بعد از این تاریخ موضوع افغانستان نیز یکی از مسائلی است که اسباب بهانه دولت انگلستان شده و انگلستان در سر آن با ایران بنای ستیزگی را گذاشت. درست مانند روسها که در سر موضوع گرجستان اسباب استیلای قفقاز را فراهم آوردند دولت انگلیس نیز موضوع افغانستان را بهانه کرده از یکطرف اسباب نارضایتی امراء آن مملکت را از سلطه ایران با افغانستان فراهم نمود، از طرف دیگر وسائل ضعف دولت ایران را بطریقی که اشاره میشد مهیا ساخت، آنوقت زمینه بدست آورد و بهتر توانست بتوسعه دایره نفوذ و قلمرو خود در ممالک ماوراء رود سند موفق شود.

برای اینکه موضوع قدری روشن شود لازم میآید مجدداً بتاریخ افغانستان از زمان ظهور سلسله قاجاریه در ایران بطور خلاصه اشاره شود.

بعد از **احمدخان ابدالی** که پس از مرگ **نادرشاه افشار سلطنت ابدالی** را در افغانستان تشکیل داد و قلمرو آنرا از بلخ تا سند و از هرات تا کشمیر توسعه داد، **تیمورشاه** پسر او نیز در قلمرو خود بدون بروز حادثه فوقالعاده استیلا داشت. بعد از او **زمانشاه** پسرش بامارت افغانستان رسید و بدون مدعی خارجی حکومت مینمود. در کتاب **ناسخ التواریخ**، جلد قاجاریه در جزء وقایع سال ۱۲۱۲ در این باب چنین می نویسد.

«در سال ۱۲۱۲ هجری (۱۷۹۷ میلادی) که **آقامحمدخان قاجار** آهنگ خراسان نمود و با حدیث بی نظیری بآن ایالت استیلا پیدا کرد، از خراسان به زمانشاه که در آن تاریخ امیر افغانستان بود کاغذی نوشت و خبر فتح خراسان را باو داد و **محمدحسن خان قره گوزلو** را بعنوان رسالت نزد او فرستاد و تقاضا نمود از ولایت بلخ که جزء ممالک ایران است عمل خویش را طلب دارد و آن مملکت را باولای حضرت سپارد و **اسمعیل آقا مکری** را که در سلک پساولان درگاه بود با منشوری مهرانگیز به نزدیک **شاهزاده محمود** برادر شاه زمان که فرمانگذاری هرات داشت گسیل ساخت و نیز کس به نزدیک سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرو را ویران کردی اسیران بردی... اکنون اسیران باز فرست.

بعد از ورود به تهران محمد حسن خان قره گوزلو که نزدیک شاه زمان رفته بود برسد و سفیر کابل باتفاق او جواب نامه شهریار را از شاه زمان بیاورد که مشعر بر تهنیت تسخیر خراسان و تشدید موالات و مضافات بود و تفویض بلخ را در طریق صدق و صفا بسیار اندک نهاده بود».

آقامحمدخان در شب ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۲ مقتول گردید و اوایل سال بعد **فتحعلی شاه** صاحب تاج و تخت ایران شد، این پادشاه در اوایل امر با رأی و تدبیر **حاجی میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی** از خود اقتدار و نفوذی نشان داد و طولی نکشید که ایران از سرکشان خالی شد و سلطنت فتحعلی شاه اقتداری بهم رسانید. در سال اول سلطنت این شهریار است که **شاه محمود** با فرزند خود **کامران** و برادر کهنترش فیروز فراراً آمده بدربار فتحعلی شاه میرسند و مورد عنایت شاهانه واقع میشوند و علت فرار این بوده که برادر زمانشاه علیه او قیام میکند. زمانشاه نیز یکی از برادران خود را که بشاهزاده **همایون** موسوم بود گرفتار و نابینا میکند. شاهزاده **محمود** چون قوه مقاومت نداشت کسان خود را برداشته فرار اختیار میکند و بدربار شهریار ایران پناهنده میشود. فتحعلی شاه در حق شاه محمود و همراهانش محبت نمود و برای آنها مهماندار معین کرد و در کارشان برای آنها منزل و محل معین نمود تا چندی در آنجا بمانند و قرار کار آنها را بدهد. طولی نکشید که بامراء خراسان حکم شد که با شاهزادگان افغانستان کمک کنند تا ایشان بمملکت موروثی اجداد خود رفته در آنجا آسوده باشند. شاهزاده محمود از کاشان حرکت نموده بشهر یزد رسید و برادر خود **فیروزالدین میرزا** را در آنجا گذاشته خود روانه خراسان گشت. **امیرحسن خان طیبسی** و **امیرعلیخان عرب** با لشکر خود از راه **قاینات** طریق **فراه** گرفتند که **قندهار** را تسخیر کنند.

قیصر میرزا پسر شاه زمان که والی هرات بود از قصد آنها آگاه شد در فراه جلو آنها را گرفت و جنگ در قیصر میرزا شکست خورد و فراه بتصرف شاهزاده محمود در آمد. در این زمان استعداد شاهزاده محمود زیاد گشته بقصد تصرف هرات عازم شد و آن شهر را محاصره نمود و پس از چندی باغواهی قیصر میرزا و کسان و اطرافیان شاهزاده محمود از دور او پراکنده شدند. امیرعلیخان چون این بدید مردم خود را برداشته راه قاین پیش گرفت و شاهزاده محمود بفراه فرار نمود و از آنجا پسر خود کامران را به یزد فرستاد و او باتفاق عموی خود **فیروزالدین** بطهران آمدند و قضایا را بعرض فتحعلی‌شاه رسانیدند و شاهزاده محمود هم چندی متواری بود. بالاخره بطهران رسید و برحسب فرمان شه‌ریار ایران در **سرای آصف‌الدوله الهیارخان** منزل نمود.

این ایام مصادف با آن اوقاتی است که مهدعلی‌خان بهادر جنگ از طرف کمپانی شرقی انگلیس که در این ایام مشغول بسط نفوذ انگلیس در هندوستان بود برای تحریک فتحعلی‌شاه بر ضد افغانه بطهران رسید که شرح آن در مقدمه گذشت و پس از آن رسالت سر جان ملکم شروع میشود که ایرانرا کاملا بر ضد افغانستان بر انگیخت و خیال انگلیسها را از خطر زمان‌شاه پادشاه افغانستان آسوده گردانید.

در این موقع زمان‌شاه وحشتی در خاطر اولیای کمپانی شرقی انگلیس تولید نموده بود که آنی از خیال او ایمن نبودند. ای مرد با عزم چندین بار به هندوستان حمله نمود، حتی از داخل هندوستان هم سلاطین بومی هند او را دعوت کرده و متعهد شدند هر گاه قشون پادشاه افغانستان بسرحد هندوستان برسد از روز ورود روزانه یک لک روپیه برای مخارج قشون‌کشی پادشاه افغان خواهند پرداخت، ولی سیاست پر تزویر اولیای کمپانی شرقی هند عرصه را چنان بر زمان‌شاه تنگ نمود که فکر حمله و هجوم هندوستان از سر او بیرون رفت.^[۱]

جنگهای داخلی^[۲] که در افغانستان بین زمان‌شاه و سرداران او ایجاد نمودند و تحریک فتحعلی‌شاه بر ضد زمان‌شاه که بزور طلای سرجان ملکم بعمل آمد و در نتیجه آن قشون ایران بافغانستان رفت و حمایت و مساعدتی که از شاهزاده محمود نمودند، حاصلش این بود که بالاخره کار زمان‌شاه ساخته شده بدست شاهزاده محمود گرفتار و از دو چشم نابینا گردید.

زمان‌شاه خود باین نکته برخورد کرده بود و مایل بود پادشاه ایران را از خود راضی نگاهدارد و نگذارد جنگ بین افغانستان و ایران به نفع انگلیسها و بضر هر دو تمام شود هنگامیکه انگلیسها بزور طلا، فتحعلی‌شاه را بر ضد افغانستان تحریک مینمودند او نیز سعی میکرد آتش غضب فتحعلی‌شاه را فرو نشانند فقط چیزیکه بود کار از کار گذشته و آتش فتنه در افغانستان شعله‌ور شده بود و زمان‌شاه خود در میان آن آتش میسوخت و درد را خوب حس میکرد و محرک اصلی را نیز تشخیص میداد.

ولی چه سود، پس از مرگ حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله نه فتحعلی‌شاه و نه درباریان او هیچ یک از موضوع باخبر نبودند و تا این آتش فتنه که هندو افغان را فرا گرفته بود بایران نیز سرایت نکرد شاید کسی از خطر آن آگاه نگردید و عمر فتحعلی‌شاه هم وفا نکرد که خود ثمره این مجاهدتهای خود را بچشند و بداند چقدر تلخ و ناگوار است بهر حال اگر خود نچشید اولاد او چشیدند و با زهر آن نیز هلاک شدند.

باز در کتاب ناسخ‌التواریخ چنین مسطور است:

«از طرف دیگر طره بازخان افغان نیز شاه زمان برسید، معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاد که شه‌ریار آهنگ خراسان فرموده، همانا سفر شه‌ریار بخراسان موجب آشفتگی و پریشانی امصار و بلدان است. اگر سفر خراسان بدیگر وقت افتد از اشفاق شاهانه بعید نباشد. فتحعلی‌شاه در پاسخ او را مکتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروثی و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در این کار سخنی باشد از زبان شمشیر جواب خواهد گرفت.

فتحعلی‌شاه در اواخر سال دوم جلوس خود عازم خراسان گردید و شاهزاده محمود را همراه برد و در خراسان او را بامراء خراسان سپرد که در اسعاف و اتجاج مقصودش که تسخیر کابل و قندهار است دست باز ندارد. آنها نیز مساعدت لازمه را با او نمده بقاین آمد، اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش گرفت و در اراضی قندهار این خبر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از شه‌ریار ایران فتحعلی‌شاه استمداد کرده و بحکم او لشکری ساخته بدین جانب تاخته، افغانان را این خیر آشفته خاطر گردانید. و جنگ او را از صلاح و صواب دور دانسته لاجرم او را پذیره شد بزحمت بقندهار در آوردند و کمر خدمتش بر میان استوار کردند. شاهزاده محمود این معنی را بفال نیک گرفت. پسر خود کامران میرزا را در قندهار بحکومت بازداشت. با لشکری جنگ‌جوی آهنگ کابل کرد و از آنسوی زمان‌شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر برادر صف بر زد و جنگ در گرفت. لشکر زمان‌شاه شکست خورد و خود نیز گرفتار گردید و شاه‌محمود بفرمود تا هر دو چشم او را از بن برآورند.

قیصر میرزا پسر شاه زمان که در هرات نشیمن داشت شهر هرات را بفیروزالدین میرزا برادر شاه محمود گذاشته راه فرار پیش گرفت و در سمنان بدرگاه پادشاه پیوست.^[۳]

مورخ معروف انگلیسی، جان ویلیام کی، در جلد اول کتاب تاریخ جنگهای افغانستان^[۴] چنین مینویسد:

«در این هنگام که محمودشاه قندهار را فتح نمود زمان‌شاه با قشون خود در نزدیکی سرحدات هندوستان بود و خیال حمله به هند را در سر داشت. همینکه از سقوط قندهار بدست شاه محمود مطلع شد فوری مراجعت نموده جنگ خونینی بین دو برادر در گرفت و زمان‌شاه مغلوب گشته بدست کسان محمودشاه گرفتار گردید. **وفادارخان** وزیر او بقتل رسید و خود زمان‌شاه از چشم نابینا گردید.

زمان‌شاه کسی بود که سالها حکومت هندوستان انگلیس از نفوذ و قدرت او در خوف و وحشت بودند. اینک که کار او باخر رسید این خوف و وحشت نیز خاتمه پیدا کرد. سال ۱۸۰۲ میلادی (۱۲۱۷ قمری).»

باز در جای دیگر گوید:

«در این هنگام ترس و وحشت از افغانها فوق‌العاده زیاد بود، تا اینکه قشونهای ایران از طرف خراسان بفریاد ما (انگلیسها) رسیده و افغانها را در تحت فشار گذاشتند و ما را از ترس یک حمله پرخطری خلاص نمودند»^{۱۵}

در این تاریخ پیداست که دو قوه نیرومند اسلامی در دو مملکت تاریخی که هر دو در ادوار گذشته پهلوانی خودشان را در مد نظر داشتند، یعنی ایران و افغانستان، که هر دو هم‌کراراً بسهولت بهند تاخته و بر آن استیلا یافته بودند اینک در پشت سرحدات هندوستان با قوای مستعدی حاضرند و هر آن میتوانند بهند حمله کنند و دست انگلیسها را از آن مملکت پرزعمت کوتاه نمایند. در اینصورت اینها برای سیاست شرقی انگلستان خطرناک بودند، بعلاوه اوضاع این زمان نیز در هندوستان بحال دولت انگلیس مساعد نبوده و دولت‌های هندوستان تا اندازه‌ای به نیات باطنی انگلیسها پی برده و فهمیده بودند که انگلیسها خیال دارند تمام هندوستان را قبضه کنند و حکومت‌های بومی را از بین ببرند. این بود که در داخله هندوستان نیز سکنه آن بر ضد انگلیسها بودند و دنبال کمک‌های خارجی میگشتند که با ایشان مساعدت مادی نمایند و مکرر نمایندگان آنها برای همین مقصود بدربار ایران آمد و شد میکردند.

زمان‌شاه یکی از آنها بود که از هندوستان دعوت میشد و خود نیز سودای جهانگیری داشت. بنابراین انگلیسها بهر قیمتی که بود مایل بودند از خطرات زمان‌شاه جلوگیری کنند و دنبال وسیله می‌گشتند. بالاخره آن وسیله را پیدا نمودند و آن فتحعلی‌شاه و دربار او بود.

برای دولت انگلیس لازم بود که این دو مملکت اسلامی را که صاحب قوه نیرومند ذاتی می‌باشند بجان هم اندازد که خود از خطرات خارجی ایمن شده بتواند بر شهریان داخلی هند غلبه کند.

انگلیسها با قرار مصنفین خودشان در آن اوقات فقط و فقط بزور **رشوه**^{۱۶} فتحعلی‌شاه و دربار ایران را علیه افغانستان برانگیختند و اسباب ضعف افغانها را فراهم آوردند، چه افغانها فقط در مقابل قشون شاهنشاه ایران تسلیم میشدند و بس، چونکه هنوز هم ضرب شصت نادری از یاد آنها نرفته بود و عده بیشماری در میان آنها حیات داشتند که جنگهای نادر را بچشم دیده بودند، بعلاوه افغانستان همیشه جزء ایران بوده و کشیدن شمشیر بر روی پادشاه ایران یک نوع گناه غیرقابل عفو بشمار میرفت هنوز هم پادشاه ایران در میان آنها ظل‌اله نامیده میشد.

کاریکه در این تاریخ بواسطه آمدن مهدعلی‌خان بهادرچنگ و یکسال بعد از مسافرت او در ورود سرجان ملکم انجام گرفت این بود که ایران علیه افغانستان قشونکشی کرد و همین قشونکشی باعث شد که جنگ داخلی در افغانستان قوت بگیرد و آن قوه‌ای که در پشت دروازه‌های هندوستان اسباب خوف و وحشت سوداگران آن مملکت (انگلیسها) بود از بین برود و بعدها بآنها فرصت بدهد جای خودشان را در هندوستان محکم نموده بآن مملکتی که بواسطه جنگهای خارجی و داخلی دلیل و پریشان و ناتوان شده است بسهولت دست یابند.

افغانستان بجنگ داخلی گرفتار شد و ایران نیز که در این موقع دولت مقتدری بشمار میرفت با یک دولت خارجی بمراتب قوی‌تر از خودش در جنگ شد، تا اینکه قوای مادی و معنوی آن نیز مانند افغانستان ضعیف و ناتوان گردید، آنوقت اختناق هر دو باسانی میسر شد.

انگلیسها دوستی و مساعدت ایران را که در سال ۱۸۰۱ بجان منت داشتند، در سال ۱۸۰۴ بکلی آنها رها نمودند. دلیل چه بود که این طور شد؟... البته دلیل آن پرواضح است؛ چونکه جنگ داخلی در افغانستان شروع گردید و دولت روس به بهانه‌هایی بقفقاز ایران حمله‌ور شد. روسها از فرانسه بریده به انگلیسها پیوستند، در این صورت انگلیسها دیگر از حمله روس و فرانسه بهند وحشتی نداشتند. این بود که ایران را بکلی از نظر انداخته و گذاشتند روسها آنها خفه کنند.

شجاع‌الملک برادر زمان‌شاه عده قشون دور خود جمع نموده چندین بار با شاه محمود جنگ کرد و شکست خورد. بالاخره بر شاه محمود غلبه نموده او را مغلوب کرد و شاه محمود تسلیم شجاع‌الملک شد و خود را بیای او انداخت. شجاع‌الملک از سر تقصیر او درگذشت و خود لقب شاهی گرفته بنشاه شجاع معروف شد و پادشاه افغانستان گردید. سال ۱۲۱۷ هجری (۱۸۰۳ میلادی)^{۱۷}

از این تاریخ بعد افغانستان مرکز فساد برای ایران میشود و همیشه درصدد است که امراء خراسان را تحریک نموده اسباب فتنه و اغتشاش آن ایالت را فراهم نماید. افغانها نه تنها امراء خراسان را تقویت میکردند که علم طغیان را بر علیه دولت ایران برافرازند بلکه متنفذين **ترکستان** را هم محرک میشدند که علیه دولت ایران قیام نمایند. از این بعد دیگر از طرف ایالت خراسان خیال راحت نداشت.

اینک قضایائیکه از این تاریخ بعد در ایالت خراسان و افغانستان روی داد بطور خلاصه ذکر خواهد شد.

پس از غلبه شجاع‌الملک بر شاه محمود فرستادگانی افغانی آمده قیصر میرزا را نیز از ایران بردند. پادشاه ایران نیز چون از شاه محمود بیوفائی دیده بود قیصر میرزا را بکمر خنجر مرصع و شمشیر مکلل بجواهر مخلع و با سازی و ابهتی شایسته روانه فرمود و فرامین قضا آئین بامراء افغانه و خراسان در تقویت وی مرقوم و روانه کابل شد.^{۱۸}

از سال ۱۲۱۸ هجری (۱۸۰۳ میلادی) ایران گرفتار کشمکش روسها میگردد و تمام هم آن صرف جنگهای قفقاز میشود، چه اتحاد روس و انگلیس علیه ناپلئون، ایران را گرفتار نموده است، از آنطرف افغانها شخصی موسوم به **صوفی اسلام** را لباس پیغمبری پوشانده هودجی زرین برای او آماده نموده ۳۶۰ نفر از مردان رشید را گرد هودج او حافظ قرار داده با پنجاه هزار کس بعزم تسخیر خراسان حرکت دادند.

محرک این فتنه حاجی فیروزالدین میرزای افغان والی هرات میباشد. از آنطرف **محمدولی میرزا** که والی خراسان بود قشون ابوابجمعی خود را جمع نموده در ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ در منزل **شکریان** با این اردو مقابل میشود، **صوفی** کشته شده و

جمعی هم از افغانها تلف شده باقی فراری میشوند. قشون ایران آنها را تا پشت دروازه هرات تعاقب میکنند و هرات از طرف قشون ایران محاصره میشود.

والی هرات ناچار شده خراج دوساله هرات را داده و وجوهات سالهای آتی را گردن نهاده و محرکین اصلی را تسلیم قشون ایران مینماید، والی خراسان مظفر و منصور مراجعت میکنند.^[۱۹]

واقعه دیگری که تا حدی دارای غرابت میباشد داستان **یوسف خواجه کاشغری** است. گرچه این موضوع مربوط بوقایع افغانستان نیست ولی جزء سوانح خراسان میباشد که ذکر آن در اینجا بی‌مناسبت نیست.^[۱۰]

یوسف خواجه از بنابر **سیدجلال بخارائی** است که بسادات **مخدوم اعظمی** مشهور بود و در کاشغر کمال احترام و جلال داشته‌اند. **محمد امین خواجه** که پدر یوسف خواجه است در کاشغر مقیم شد و بر مسند ارشاد نشست و پس از گذشتن او یوسف خواجه پریشان شده بمصر رفت و از مصر نیز در بدر شد، بکردستان افتاد و در شهرزور و بغداد **عبدالرحمان پاشا** و **اسعد بیک** ولد سلیمان پاشا را بمکر و خدعه بخود مشغول میداشت. چون پرده از روی کارش برافتاد، وزیر بغداد او را به بالیوز (قنسول) انگلیس داده بهندوستان فرستاد و از بمبئی گریخته به بصره باز آمد و از بصره بشیراز و از آنجا به طهران. در هنگام عزیمت شاهزاده محمدعلی میرزا باضمحلال عبدالرحمن پاشا و غارت اموال وی از این خواجه نیز چیزی بغارت رفت.

این معنی را دست‌آویز کرده بواسطه جناب **حاجی محمد حسین خان قاجار مروزی** ادعای استرداد اموال خود همیکرد و استدعای فرمان نمود و بخدمت صدراعظم آمد و شیادی بی‌بدل بود. بالاخره خود را بگرگان انداخت. به نیرنگ و حقه‌بازی، ساده‌لوجان گرگانی را بفریفت و ترکمن‌ها بر او گرد آمدند، **قلعه سپرک** را بدست آورده و بیغمای حدود استرآباد پرداخت و تراکمه را با خود همراه نمود و هنگامه بر پا کرد. **محمودلی میرزا** والی خراسان مأمور بدفع او شد، از آنطرف یوسف خواجه بیست هزار از تراکمه را دور خود جمع نموده در ۱۰ رمضان ۱۲۲۸ در کنار رود گرگان در مقابل قشون ایران صف‌آرایی نمود و خود او در کمال غرور و جسارت آستین تا مرفق بر زده نیزه خطی بردست، در پیشاپیش سپاه تراکمه اسب انداخت و جنگ در گرفت. در آن میان یکی از تفنگ‌چیان یوسف را شناخته با گلوله از پای آورد و تراکمه شکست خورده متفرق شدند و و غائله یوسف خواجه خاتمه پذیرفت.

تازه از فتنه یوسف خواجه فراغتی حاصل شده بود که امراء خراسان اتحاد نموده بر علیه محمودلی میرزا قیام نمودند.

ولی این قیام بواسطه نفاقی که بین خود امراء افتاد چندان دوامی نداشت و از ترس یکدیگر سر تسلیم پیش آوردند و مطیع شدند مجدداً محمودلی میرزا بر مسند ایالت خراسان برقرار شد.

از آنطرف امیر خوارزم که خیال حمله خراسان داشت، تا درجز جلو آمده همینکه از اطاعت امراء خراسان مطلع گشت و خبر مصالحه دولت ایران با دولت روس شنید مراجعت نموده یکی از معتمدین خود را با عریضه معذرت‌آمیز بدربار **شاهنشاه** ایران ارسال داشت و مورد قبول یافت.^[۱۱]

در سال ۱۲۲۹ باز امراء و خوانین خراسان علم طغیان را بر افراشتند و اسمعیل خان دامغانی مأمور تأدیب آنها گردید. در نزدیکی مشهد امراء خراسان متفقاً با بیست هزار کس باردوی دولتی شیخون زدند ولی سردار ایرانی پافشاری نموده شکست خست بآنها داد و آنها را متواری کرد.

سال بعد **فیروزالدین میرزا** والی هرات با **ابراهیم خان هزاره** متحد شده بخیال تسخیر قلعه **غوریان** می‌افتند. بنابر این فرزند خود را با وزیر خویش بر سر غوریان مأمور نمود. از آنطرف **کامران** بامید تسخیر خراسان باطراف هرات آمده فیروزالدین ترسیده پسر خود را از غوریان خواست و بشهریار ایران متوسل شده و مجدداً **اسمعیل خان دامغانی** مأمور هرات گردید. کامران پسر شاه محمود صلاح در مراجعت دیده بطرف قندهار رهسپار شد. قشون ایران وارد هرات شده والی هرات پنجاه هزار تومان نقد پرداخت و متقبل شد خراج همه‌ساله و سکه و خطبه بنام حضرت فتحعلیشاه جاری گردد.

در آغاز سال ۱۲۳۰ **حاجی آقاخان** وزیر حاج فیروزالدین میرزا حکمران هرات بحضور اعلیحضرت خاقان شرفیاب و از تعدی شاهزاده محمود افغان شاکوی و استدعای استمداد و استعداد نمود.

اسمعیل خان دامغانی بار دیگر بقلع و قمع اتراک و اکراد خراسان مأمور شد.^[۱۲]

در سال ۱۲۳۱ نیز حاجی فیروزالدین میرزا والی هرات ب فکر حمله بخراسان میافتد و امراء خراسان نیز با او همدست میشوند. در سال ۱۲۳۲ **حسنعلی میرزای شجاع‌السلطنه** والی خراسان شده بعزم هرات حرکت میکند. در جام، **محمدخان افغان** والی هرات رسیده به تسلیم قلعه غوریان و اطاعت دولت ایران تقبل میکند، شاهزاده حسنعلی میرزا چون اطمینانی باحوال او نداشته از جام بطرف غوریان حرکت میکند، بعد از ورود به **تل نقره**. معلوم شد حاجی فیروزالدین مشغول مدافعه میباشد؛ آنها را متفرق نموده حکم غارت اطراف هرات را میدهد و حاجی فیروزالدین کلید غوریان را با پنجاه هزار تومان تسلیم میکند و متقبل میشود خطبه و سکه کماکان باسم اعلیحضرت خاقان باشد.

هم در این سال محمود شاه افغان، **فتیح‌خان** وزیر خود را که مردی شجاع و بی‌باک بود بعنوان معاونت فیروزالدین میرزا را به هرات مأمور نمود و او بظاهر هرات نزول کرده پس از ملاقات، هنگام وداع حاجی فیروزالدین میرزا را بگرفت و بقندهار فرستاد و امراء او را معزول و برادر حاجی آقاخان را بقتل رسانید و اموال او را تصرف نمود.

سال ۱۲۳۳ هجری (۱۸۱۷ میلادی) اتحاد کاملی بین حکمران کابل و آسیای مرکزی، خوارزم و امراء خراسان علیه دولت ایران بسته شد و ریاست قشونهای این اتحاد به فتیح‌خان محول شد. او برادر کهن‌دل‌خان را مأمور نمود قلعه غوریان را بتصرف در آورد.

از آنطرف حسنعلی میرزا والی خراسان بعجله تمام قشونهای خراسان را جمع‌آوری نموده بعداً ده هزار نفر برای جلوگیری بسرعت بطرف غوریان عازم گردید در نزدیکی سرحد هرات به فتح‌خان برخورد که با چهل هزار نفر عازم تسخیر خراسان است. در این جنگ قشون ایران مردانه جنگید و بر افغانها شکست فاحشی داد.

فتح‌خان نیز از دهان زخم گلوله برداشت و بعجله از میدان جنگ فرار نمود.^{۱۳} قشون ایران مظفر و منصور بمشهد مراجعت کرد و در این هنگام فتح‌علی‌شاه که در مشهد بود از سران سپاه قردانی نمود. سال ۱۲۳۳ هجری (۱۸۱۷ میلادی)

متعاقب این شکست، فرستاده شاه محمود افغان رسیده و از حرکات فتح‌خان خود را بکلی بی‌اطلاع قلمداد کرد و برای جلب رضایت پادشاه ایران حاضر شد فتح‌خان را تسلیم عمال دولت ایران نماید و یا اینکه او را از دو چشم نابینا کند. شاه محمود شق اخیر را عمل نمود و فتح‌خان را داد کور کردند.

در این موقع امیر خوارزم نیز بقصد مساعدت با افغانها بحدود خراسان آمده بود و عده مأمور شدند که او را نیز تأدیپ نمایند.

پس از مجازات فتح‌خان برادران او که قریب به بیست نفر بودند و مابین آنها دوست محمدخان از همه رشیدتر و باتدبیرتر بوده علم مخالفت را علیه شاه محمود بلند کردند و در اندک مدتی کابل را از دست او بیرون آوردند.

در سال ۱۲۳۴ هجری (۱۸۱۸ میلادی) شاهزاده کامران بدربار فتح‌علی‌شاه آمد معروض داشت که بعد از فتح‌خان و مقید نمودند برادرش شیر دلخان، شاه محمود از فراه بقندهار رفت و پردلخان برادر دیگر فتح‌خان جمعی را در قلعه ناد علی دور خود جمع کرد و بمخالفت شاهزاده کامران برخواست و برادران محبوس خود فتح‌خان و شیردلخان را خواست، شاهزاده کامران ناچار آنها را به پردلخان تسلیم نمود و در این حال برادران دیگر فتح‌خان و شیردلخان را خواست، شاهزاده کامران ناچار آنها را به پردلخان تسلیم نمود و در این حال برادران دیگر فتح‌خان که هر یک در صوبه صوبه‌دار و حاکم با اقتدار بودند و از واقعه آگاه گشته بنای طغیان را گذاشتند محمدعظیم خان که صوبه‌دار کشمیر بود دوست محمد خان و یار محمد خان برادران خود را به پیشاور فرستاد و شاهزاده ایوب را به تخت نشانیدند و با شاه محمود جنگ کرده او را منهزم ساختند. شاهزاده ایوب الکای پیشاور را تا حدود جلال‌آباد بتصرف در آورد و دیگر باره محمد عظیم خان برادر دیگر خود عبدالجبارخان را با استعداد شایان به‌مراهی دوستمحمدخان به تسخیر کابل روانه کرد. محمدزمان خان برادرش را بهندوستان فرستاده شجاع‌الملک ولد تیمورشاه را که بدولت انگلیس پناه برده بود طلبیده بیاوردند که به تسخیر کابل و سیستان عزیمت کنند؛ اینکه کار افغانستان پریشان شده و جز هرات و قندهار، حصار در دست محمودشاه و کامران مانده بود.^{۱۴}

در سال ۱۲۳۵ نیز نماینده شاه محمود و کامران بدربار فتح‌علی شاه آمده از تطاول برادران فتح‌خان شکایت و تظلم نمودند و حکم همایون بنواب شجاع‌السلطنه والی خراسان در امداد شاه محمود و کامران میرزا شرف صدور یافت و با اینکه دربار شاهنشاه ایران این اندازه‌ها درباره شاه محمود مساعدت مینمود او باز از دسایس خود دست بر نمیداشت و در میان امراء خراسان دائماً افساد مینمود.

-

۱. ↑سر جان ملکم در ماه اکتبر ۱۸۰۰ از اصفهان مینویسد:

«زمان‌شاه دیگر نمیتواند علیه هندوستان تا آمدن بارانهای سال ۱۸۰۱ اقدامی بکند و اگر قدرت آن را هم داشته باشد وقت آنرا نخواهد داشت. بلطف خداوندی بعد از این تاریخ در این قسمت گرفتاری‌های زیادی خواهد داشت و هرگز نخواهد توانست جنگ‌های دیگر بکند.» (کتاب جنگ‌های افغانستان تألیف جان ویلیام کی - جلد اول صفحه ۶ و ۷).

۲. ↑جنگ داخلی افغانها باعث راحتی خیال حکومت هندوستان انگلیس شد و در همین تاریخ است که میرزا ابراهیم‌خان کلانتر شیراز (اعتمادالدوله) با تمام کسانش بنا بفرمان فتح‌علی‌شاه بقتل میرسد. (کتاب فوق صفحه ۳۶)

۳. ↑ناسخ‌التواریخ جلد قاجاریه.

۴. ↑The war in Afghanistan by John William Kaye. London 1851-1857 این کتاب دو بار بطبع رسیده

۵. ↑جان ویلیام کی (صفحه ۲۳)

۶. ↑جان ویلیام کی مینویسد:

«ملکم مأموریت داشت از دو طریق با ایران وارد مذاکره شود: -اول اینکه سالی سه یا چهار لک روپیه برای مدت ۳ سال بدولت ایران بدهد. طریق دوم با دادن رشوه «Bribe» بشاه و وزراء او آنها را با خیالات خود همراه گرداند. ملکم طریق اخیر را اتخاذ نموده در کیسه پول را باز کرد و بمقصد خویش نائل شد. هر اشکالی در تحت تأثیر و لمس طلای انگلیس بطور معجزه ماندی از میان برداشته می‌شد. جلد اول صفحه ۷»
ملکم گوید: «موفقیت‌های سرحارفورد جونس تماماً بوسیله رشوه بوده، چونکه بدون رشوه غیرممکن است موفقیت حاصل نمود.»

By cash alone, all Political questions are decided... this is a country in which one can not go on, without a large expenditure of money. J. W. Kaye P. 73 Vol. 1.

7. ↑شجاع‌الملک کسی است که چهل سال تمام انگلیسها او را آلت سیاست خود قرار دادند، شرح آن بعدها بیاید.
8. ↑روضۃ‌الصفا (جزء وقایع سال ۱۲۱۷ هجری)
9. ↑روضۃ‌الصفا (جزء وقایع سال ۱۲۲۲ هجری)
10. ↑عمال ماهر اجنبی برای ضعیف نمودن اسلام در ممالک آسیای مرکزی طریقی مؤثرتر از برانگیختن مدعیان دروغی ندیدند. من بهر یک از آنها مختصر اشاره‌ای خواهم نمود.
11. ↑نقل از روضۃ‌الصفا
12. ↑نقل از تاریخ منتظم ناصری
13. ↑در این جنگ صاحب‌منصب سمنان **ذوالفقارخان** مشاهده نمود که در اثر زیادی عده دشمن، سربازان سمنانی دارند فرار اختیار میکنند، از اسب خود پیاده شد و اسب را عمداً پی کرد و بسربازان گفت چگونه مرا گذاشته فرار اختیار میکنید؟.. آنها سر غیرت آمده ایستادگی نمودند تا فتح کردند. (واتسون صفحه ۱۹۵)
14. ↑تاریخ منتظم ناصری. (جزء وقایع سال ۱۲۳۴ هجری)

منبع: fa.wikisource.org